

چند نقد و نظر درباره کتاب:

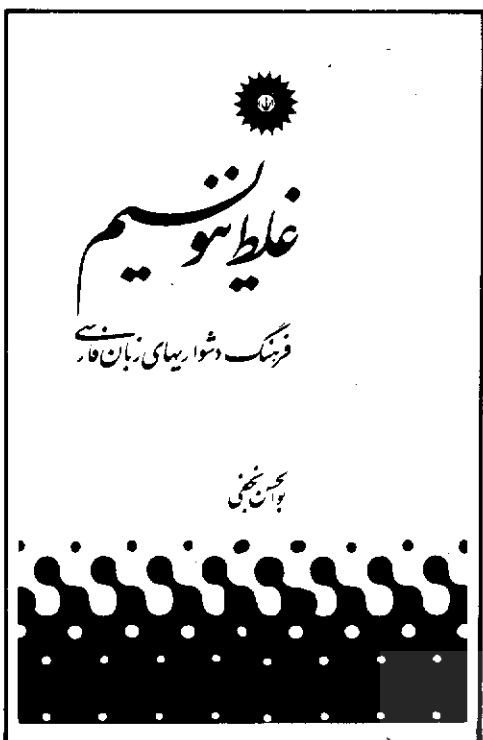
## غلط نویسیم

غلط نویسیم؛ فرهنگ دشواریهای زبان فارسی. تألیف ابوالحسن نجفی. تهران. مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۶۶.

### هدیه‌ای نفیس در آغاز سال نو

میراحمد طباطبائی

مرکز نشر دانشگاهی با طبع و نشر کتاب گرانقدر غلط نویسیم در آغاز سال نو هدیه‌ای نفیس به دوستان ادب فارسی ارزانی داشت و از این راه به زبان و ادبیات ما خدمتی بسزا کرد. عنوان کتاب در بادی نظر خواننده را راهنمایی می‌کند که بحث بر سر املائی فارسی یا درست نویسی است، اما ضمن مطالعه در می‌یابد که بحثها از لحاظ علمی، عمیقتر از آن است که تصور می‌کرده است: مؤلف دانشمند در ردیف قواعد املاء و درست نویسی، بحثهای دقیق مستندی درباره آواشناسی، مشابهت آوایی وازه‌ها، شناخت تحول لغات، تغییرات لفظی و معنایی آنها، ریشه‌شناسی وازه‌ها، قواعد ترجمه و بررسی کلمات دخیل و چگونگی استعمال آنها در زبان فارسی، به اجمال یا به تفصیل به میان آورده‌اند. بحثهای جامع دستوری درباره تنایع افعال، تکرار فعل، فعلهای بازدارنده، مطابقت فعل با فاعل، حذف فعل، حرف اضافه «به» در اول کلمات، حروف اضافه محذوف و مرکب و معطوف، «را» پس



از اسم نکره، پس از فعل و فاعل، و او عطف، همه در سطح بالای زبان شناسی است و گواه پژوهشهای عمیق مستمر علمی مؤلف است. باید متذکر شد که بحث درباره وازه‌های دخیل عربی در فارسی، صورت ملفوظ و مکتوب آنها، چگونگی استعمال آنها با معادل فارسی یا کلمات مترادف عربی از جالبترین بخشهای علمی کتاب به شمار می‌آید و این نکته‌ای است که از دیر باز اذهان دانشمندان ما را به خود مشغول داشته است.

واژه‌های مندرج در کتاب را از لحاظ غلط یا صحیح بودن به چند دسته می‌توان تقسیم کرد: (۱) غلطهای فاحش که رواج آنها به اعتبار زبان فارسی (چه در داخل و چه در خارج) لطمه‌ای سخت وارد می‌آورد؛ (۲) غلطهایی که استعمال شاذ و نادر دارند؛ (۳) کلماتی که درباره صحیح یا ناصحیح بودن آنها در بین دانشمندان و اهل فن، اختلاف نظر است؛ (۴) غلطهای متداول که جذب دستگاه لغوی زبان شده‌اند.

غلطهای فاحش از قبیل: دوماً، سوماً، جاناً - گاهاً، زباناً، تلفناً، گرام، تلگرافاً، بازرسین... دست پخت کسان است که از مرحله پرتند و از روی جهل و بی‌سوادی و بی‌اطلاعی این وازه‌ها را به کار می‌گیرند. چون تعداد این گونه وازه‌ها اندک است مناسب چنان بود که دسته‌بندی شود و در مقدمه یا در ذیل وازه‌ای مشابه بیاید. نقل آنها بدین صورت، یعنی به ترتیب الفبا به ذوق می‌زند و از شأن علمی کتاب می‌کاهد.

واژه یا ترکیبی که به ندرت با آن مواجه می‌شویم و مستعمل

در مجلهٔ ارمغان یادآور شده بود استعمال این کلمه در مورد اشخاص به منزلهٔ دشنام است زیرا که یکی از معانی «نام» در فارسی شهرت و آبرو است، پس نام برده کسی است که آبرو و شهرت خود را از کف داده است».

بار دوم در کتاب اِرکان سخن (ص ۴۲ و ۴۳) باز همین سخن را تکرار می‌کند. دکتر رضازاده شفق که خود عضو پیوسته فرهنگستان بود چنین نوشته است: «یاد دارم فرهنگستان، نامبرده را تصویب کرد ولی نه به معنی مذکور - بلکه منحصرأ به معنی مسمی و مومی الیه یا مشارألیه - و البته منظور 'نامبرده شده' است که مخفف نوشته می‌شود». (ارکان سخن، ص ۶). واقع این است که پیش از تأسیس رسمی فرهنگستان کمیسیونی در وزارت جنگ مرکب از امرای ارتش (که اهلیت آنها در این باب روشن است!) به قصد طرد لغات عربی و وضع واژه‌های فارسی به اصطلاح سره تشکیل می‌شود. یکی از ابزارهای کار این کمیسیون لغتنامه‌های فارسی بود که در افغانستان تدوین و طبع شده بود. کمیسیون این واژه‌ها را از منابع فارسی افغانستان اقتباس می‌کند و پس از آنکه فرهنگستان تأسیس می‌شود فهرست واژه‌های برگزیده این کمیسیون برای تصویب به فرهنگستان پیشنهاد می‌گردد و اعضای فرهنگستان چاره‌ای جز قبول و تصویب صورت واژه‌ها که در پناه سر نیزه ارتش بود نمی‌بینند. در منابع فارسی کابلی، دربارهٔ «نامبرده» چنین آمده است: «کسی یا چیزی که نامش ذکر شده باشد». (لغات عامیانه فارسی افغانستان، تألیف عبدالله افغانی نویس، ص ۵۵۷). اما در فرهنگهای ما، از جمله برهان قاطع ذیل «نامبرده» چنین می‌آید: «نامبرده: به ضم با و فتح دال ابجد، به معنی نام دار است». دکتر محمد معین در حاشیه برهان قاطع چنین می‌افزاید: «نامبرده در افغانستان به معنی مذکور و گفته شده، استعمال شود و فرهنگستان هم به همین معنی انتخاب کرده است». (برهان قاطع، به اهتمام دکتر معین، ص ۲۱۰۵).

«نام» در ادبیات ما به معنی شهرت و آبرو و اعتبار نیز آمده است و گاه با واژهٔ «ننگ» (نام و ننگ) به عنوان ترکیب متضاد استعمال می‌شود. فردوسی گوید:

نکردی به شهر مداین درنگ

دلاور سری بود با نام و ننگ

در امثله‌ای که مؤلف محترم آورده اند همه جا «نام بردن» به معنی اسم کسی را بر زبان آوردن است و این متناسب با ترکیب «نامبرده» و تحلیل لغوی آن نیست. حق با روان شاد وحید دستگردی بود که به قیاس معانی ثانوی «نام»، این توهم در انسان به وجود می‌آید که «نامبرده» دشنام است. و امروز استعمال «نامبرده» نه فقط مفید معنی نیست بلکه مشکلی بر مشکلات زبان فارسی می‌افزاید.

نیست از مقولهٔ غلطهای شاذ است، مانند «کعب الاحبار» و «همج رعاع». «کعب الاحبار» از مسلمانان صدر اسلام بود که دین یهود را ترك کرد و به اسلام پیوست. او اغلب در محضر خلیفهٔ سوم، عثمان، حضور داشت و تا دورهٔ معاویه زنده بود. از او احادیث و روایات گوناگون نقل شده است. اهل علم در فارسی به کسی که به اخبار ظریف ناشنیده پشت پرده دسترسی داشته باشد «کعب الاحبار» می‌گویند. اما «همج رعاع» به برکت خطبهٔ معروف حضرت امیر المؤمنین علی (ع) به زبان فارسی راه یافته است. این خطبهٔ معروف چنین آغاز می‌شود: الناسُ ثلاثة، عالم ربّانی و متعلّم علی سبیل النجاة و همج رعاع. این هر دو ترکیب برای دانشمندان مانوس و دریافته‌تنی است. یعنی باب زبان و درخور استعمال اهل علم است. آیا می‌توان پذیرفت که اهل علم، اهل منبر، این دو ترکیب را غلط بنویسند و یا غلط بر زبان آورند! مؤلف محترم مرقوم فرموده‌اند که عوام «کعب الاحبار» را «کعب الاحبار» تلفظ می‌کنند. و حال آن که روح عوام از چنین اصطلاحاتی بی‌خبر است.

دربارهٔ واژه‌هایی که بر سر غلط یا صحیح بودن آنها اختلاف است به ذکر دو سه مثال اکتفا می‌کنیم: مؤلف دانشمند ذیل واژهٔ «نامبرده» چنین آورده‌اند: «بسیاری از فضلا بر 'نامبرده' که از واژه‌های وضع شدهٔ نخستین فرهنگستان ایران است ایراد می‌گیرند و می‌گویند که 'نام بردن' در فارسی مستعمل نبوده است و حتی بعضی (از جمله محمد حسین آدمیت) مدعی شده‌اند که این ترکیب نه تنها اشتباه است بلکه به کار بردن آن دربارهٔ اشخاص به منزلهٔ دشنام است... این سخن البته درست نیست. 'نام بردن' در آثار معتبر فارسی فراوان به کار رفته است و معنای اهانت آمیز هم ندارد... بر این قیاس، 'نامبرده' نیز یا اینکه ظاهراً در متون قدیم نیامده است غلط نیست و می‌توان آن را به کار برد» (ص ۲۸۰). محمد حسین آدمیت خود شخصاً مدعی نشده است که این واژه‌ها چنین و چنان است. او دوبار و در هر دو مورد به استناد قول دانشمند فقید وحید دستگردی، این معنی را طرح می‌کند: بار اول در جزوهٔ اغلاط مشهوره (ص ۱۰ و ۱۱) که چنین می‌آورد: «این کلمه را فرهنگستان تصویب نکرده است... و چنانکه وقتی استاد فرید مرحوم وحید دستگردی اعلی الله مقامه

اعتبار اینکه در اصل، عربها چنان تلفظ می‌کنند و ما نیز باید رعایت کنیم پذیرفتنی نیست. (مثلاً «سلاح»، ص ۱۶۴).

مؤلف محترم با آنکه در تحقیق معنای برخی واژه‌ها شیوه استقصاء را به کار می‌برند، ولی در این زمینه گاه کوتاه می‌آیند و همه معنای واژه‌ای را قید نمی‌کنند. مثلاً در مورد واژه «عزیمت» (ص ۱۹۴)، این کلمه در متون فارسی به معنی افسون و دعا و طلسم نیز آمده است که در کتاب از قلم افتاده است. سعدی گویند:

چون مخبط شد اعتدال مزاج  
نه عزیمت اثر کند نه علاج

در بحث مصادر «بخشیدن» و «بخشودن» (ص ۳۸) اولاً قید اسم مصدر این دو فعل با ذکر مثال («بخشش» و «بخشایش») می‌تواند مؤید اقوال مؤلف محترم در زمینه معنای گوناگون آنها باشد. ثانیاً تغییر و جابجا شدن معنای این دو فعل در نظم، گاه به سبب ضرورت شعری است. ثالثاً افعال شنیدن و شنودن نیز مانند بخشیدن و بخشودن دارای معنای دوگانه می‌باشند که در کتاب نیامده است (مانند: سماع - استماع).

مؤلف محترم در ص ۲۸۴ پس از نقل عباراتی درباره فعل «نشستن» چنین آورده‌اند: «در نثر فصیح فارسی در بسیاری از این موارد به جای نشستن، متضاد آن ایستادن را به کار می‌برده‌اند مانند: هر مز از دشمن بپرداخت و به تدبیر مُلک ایستاد». باید متذکر شد که در نثر قدیم فارسی، فعل ایستادن دارای معنای دقیق گوناگونی بوده که هم اکنون آن معنای منسوخ شده است. مانند: به کاری پرداختن، مصمم شدن، اقدام کردن، قیام به امری کردن. از این جهت نمی‌توان فعل «ایستادن» را به عنوان فعل متضاد «نشستن» تلقی کرد. هم اکنون فعل ایستادن با معنای دقیق قدیم خود در زبان تاجیکی بجا مانده است و در فرهنگ بزرگ زبان تاجیکی برای «ایستادن» چهار معنی با ذکر مثالها، از نثر و نظم قدیم و جدید آمده است. فعل ایستادن در تاجیکی مورد استعمال وسیع دارد و حتی به عنوان فعل معین نیز به کار می‌رود. از همین فعل ایستادن، افعال استادانیدن - استادانیدن - استانیدن نیز معمول است. پس این دو جنبه فعل ایستادن نباید با هم خلط شود و قید این فعل، ذیل نشستن متناسب نیست.

تکیه دانشمند محترم بر مشابهت آوایی واژه‌ها یا صورت مکتوب آنها سبب نقل واژه‌هایی در کتاب شده است که در متون ادبی بسیار به ندرت استعمال شده‌اند و باید با کنجکاوی و دقت و با ذره بین، آنها را در خلال سطور یافت و استعمال پاره‌ای از آنها نیز منسوخ شده است. مانند: پتا؛ نکس - نکث - نکس؛ صدره - صدره.

در صفحه ۱۱۴ کتاب واژه‌های «حور - حوری» آمده ولی واژه «هور» به معنی خورشید که با آن مشابهت آوایی دارد از قلم افتاده

در مورد تحول لفظی و معنایی لغات دخیل عربی در فارسی به برکت آثار سودمندی که دانشمندان ما از جمله محمد قزوینی، بهمینار، همایی، خیامپور، محمد معین، خسرو فرشیدورد (کتاب عربی در فارسی)، جعفر شعار و دیگران بجا گذاشته‌اند دشواری و ابهامی در این زمینه یافته نمی‌شود. و در متن کتاب غلط نوپسیم گاه‌گاه در این مورد به لیت و لعل برمی‌خوریم که ممکن است برای دانشجویان مایه سردرگمی شود. مثلاً مؤلف دانشمند درباره واژه «کتیف» چنین آورده‌اند: «کتیف در عربی به معنای ستبر و غلیظ (در مقابل لطیف) است... کتیف بر اثر تحول معنایی اندک اندک به طرف معنای پلید و آلوده متمایل شده و امروزه در فارسی به همین معنی متداول است. بعضی از فضلا این معنی را غلط می‌دانند.» نظر ناصحیح و ناروای «بعضی از فضلا» اصالت تحول واژه را مخدوش می‌کند و در این زمینه هاله‌ای از ابهام پدید می‌آورد. دهها سال پیش علامه فقیه محمد قزوینی ضمن بحث درباره دگرگونی کلمات دخیل عربی در فارسی چنین نوشته‌اند «... فقط صورت کتبی این کلمات به هیأت اصلی عربی باقی مانده است... تلفظ اغلب آنها تغییر کرده و مطابق حرکات و مخارج حروف فارسی شده است. قرینه دیگر بر آنکه این نوع کلمات حالا دیگر عربی نیستند این است که بسیاری از آنها معنای اصلی عربی خود را در زبان فارسی مدتهاست تغییر داده‌اند و آن معنای را که ما فارسی زبانان از آنها اراده می‌کنیم عرب آن معنای را از آن الفاظ نمی‌فهمد و از روی «قاموس» یا «صحاح» مفاهیم فعلیه آنها را نمی‌توان به دست آورد، مثلاً 'کتیف' که در عربی به معنی انبوه و غلیظ است در مقابل رقیق، چنانکه گویند: لحيه كتيفه، و دوحه كتيفه، در فارسی به معنی چرکین استعمال می‌شود و در فارسی اگر به معنی عربی آن به کسی بگویند: ریش تو کتیف است، دشنام است.» (بیست مقاله، ص ۱۲۶ و ۱۲۷). در فرهنگهای وزین امروز هم یا همین معنی مواجه می‌شویم.

بعید به نظر می‌آید که «بعضی از فضلا» این حقایق ثابت را نادیده بگیرند و آن را غلط بدانند مگر از باب مخالف خوانی. واقع این است که اعراب، خود نیز در واژه‌های دخیل چنان تصرفاتی می‌کنند که شناختن اصل واژه‌ها دشوار به نظر می‌آید. پس بعضی از توصیه‌های مؤلف محترم در مورد اعراب واژه‌های دخیل به

است: فردوسی گوید:

از آن ترس کوهوش و زور آفرید

درخشنده ناهید و هور آفرید

درباره فعل «نمودن» (ص ۲۹۱ تا ۲۹۳) باید افزود که آنچه مانع به کار بردن این فعل مرادف با «کردن» است واژه‌هایی است که از «نمودن» نشأت گرفته و کمابیش مانند اصل فعل، معانی خود را حفظ کرده‌اند و کاش به این واژه‌ها اشاره‌ای می‌شد. مثلاً ابوریحان بیرونی در التفهیم «نمودن» را به معنی نشان دادن و ظاهر ساختن و «نموده» را به معنی شاهد و مثال و نمونه آورده است: «همیشه یکی از این دو عدد زائد بود و دیگر ناقص و نموده او دو بیست و بیست است». (التفهیم، ابوریحان بیرونی، به اهتمام همایی، ص ۳۷). بیرونی «نمودار» را هم به معنی مثال و شاهد آورده است: «همچون نمودار بطلمیوس و نمودار والیس». نظامی «نمودار» را به معنی چیزی که نمایش دهند می‌آورد:

نموداری که از مه تا به ماهی است

طلسمی بر سر گنج الهی است

همین شاعر «نمونه» را به معنی نمودار می‌آورد:

آن به که چو نام و ننگ داری

زین کار نمونه چنگ داری

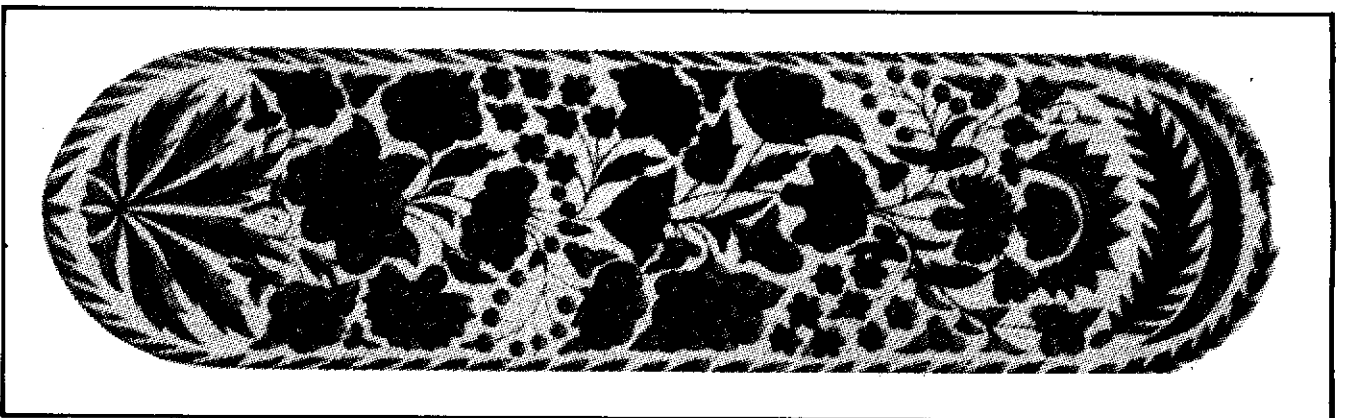
(کنجینه گنجوی، وحید دستگردی، ص ۱۵۸)

واژه «نماد» هم در فرهنگها آمده است از جمله در لغت فارس اسدی. همچنین «نمون» و «نمونش» (اسم مصدر، دکتر معین، ص ۳۱ و ۳۲).

درباره واژه‌های بیگانه (فرانسوی - انگلیسی - روسی) و راه نفوذ آنها به فارسی نظرهایی ارائه شده است که بهتر است به صورت نقل قول مستند در آید. مثلاً درباره «سیگار» و «سیگارت» مرقوم فرموده‌اند که این دو کلمه از فرانسه گرفته شده است. و پس از توضیح درباره معانی آنها، خطاب به اداره دخانیات می‌نویسند: «آیا بهتر نیست که اداره مذکور قاعده زبان فرانسه را کنار بگذارد و کلمه سیگار را به همان معنی که در گفتار روزمره

مردم... متداول است به کار برد» (ص ۱۶۶). از کجا معلوم است که این قاعده مختص زبان فرانسه است. در زبانهای اسلاو نیز عیناً همین قاعده حکمفرماست؛ مثلاً در روسی سیگار را Cigaretta و سیگار برك را Cigara می‌نامند. آیا در فرهنگ فارسی نباید بدانیم که این دو واژه از کجا و چگونه به زبان ما رخنه کرده‌اند؟ یا در ذیل واژه «بلیت» چنین آمده است: «این کلمه از واژه billet فرانسوی، از طریق زبان روسی گرفته شده است» (ص ۴۹). موضوع این است که واژه لاتینی bulla به معنی نوشته و یادداشت، به فرانسه وارد شد و به صورت billet در آمد. این واژه در قرن هجدهم میلادی از زبان فرانسوی به زبان روسی رخنه کرد و به صورت بیلت bilét مورد استعمال قرار گرفت (ریشه‌شناسی زبان روسی، شانسکی - ایوانف - شانسکایا، ۱۹۶۱، ص ۳۶). در واژه بلیت متداول در فارسی اثر لغوی واژه روسی بیلت محسوس است. ولی این مستند نیست. بهتر است در فرهنگهایی که به قطع کوچک و متوسط است از این گونه بحثها که راهی به دهی نمی‌برد چشم پوشیم و آنها را در ردیف واژه‌های بیست، تلگراف، تلفن، تلقی کنیم.

اظهارنظرهای نارسای نویسنده این سطور که به قصد همکاری صادقانه در بهبود کار عرضه گردید و از جنبه انتقاد بیرون است از وزن و اعتبار علمی کتاب و جاذبه تحقیقات دقیق آن به هیچ وجه نمی‌گاهد. برای مؤلف دانشمند توفیق فراوان در ادامه خدمات شایان تقدیس به زبان و ادب فارسی آرزو می‌کنم.



## زبان‌شناس یا ادیب؟

کریم امامی

در برابر چنان موجی از کتابسازی قرار گرفته‌ایم که ظهور نشانه‌هایی از هرگونه کوشش اصیل و جدی در زمینه تألیف ما را بی اختیار به تحسین وامی دارد. ترجمه‌های مکرر رونویسی شده، کتابهای قدیمی سرقت شده، کتابهای راکد مانده در انبارها که ناگهان با جلد و عنوان جدید دوباره روانه بازار می‌شوند، ترجمه‌های قاچاری بی مصرف که مرور چند صفحه آنها برای ملاحظه شیوه کار مترجمان چند نسل پیش کافی است و دیگر کاغذ و فیلم و زینک و عمر عزیز را نباید برای نشر دوباره آنها هدر داد، و دیوانهای گرامی‌ترین شاعران پارسی‌گوی که برای چند صدمین بار خوشنویسی و گاه بدنویسی می‌شوند و خریداران همراه برای تهیه آنها صف می‌کشند؛ اینها رایج‌ترین محصولات صنعت نشر وطنی در سالهای اخیر است و در برابر چنین کتابهایی است که ناگهان غلط نویسیم گل می‌کند و ده هزار نسخه چاپ اول آن ظرف چند هفته از انبار ناشر و قفسه کتابفروشیها خارج می‌شود.

اولین برخورد من با کتاب بسیار مثبت بود. البته نمونه‌هایی از کار مؤلف را قبلاً در صفحات نشر دانش دیده بودم. شک نیست که ما در برابر یک کوشش اصیل قرار داریم. هزارها شاهدهی که از متون کهن استخراج شده و جابه‌جا در کتاب به کار گرفته شده از کجا آمده‌اند؟ از فرهنگ تاریخی زبان فارسی که کاربرد واژه‌ها را از دیرباز تا به امروز در متون و دیوانهای کهن و نه چندان کهن دنبال می‌کند و هنوز تألیف نشده است؟ یا از فیشهایی که دانشجویان استاد اختصاصاً از متون درسی بیرون آورده‌اند؟ هیچکدام. اینها حاصل یک مرور دقیق چندین و چند ساله انفرادی است که یگانه کاربرد آن یقیناً در صفحات غلط نویسیم نخواهد بود. و همین صرف وقت طولانی - «سی و پنج سال از سرای سپنج» - اولین عاملی است که احترام ما را جلب می‌کند.

غلط نویسیم جدا از صرف وقت مؤلف آن، خواص دیگری هم دارد که باعث می‌شود در برخورد اول احساس مطبوعی در خواننده برانگیخته شود: مدخلهای پرسش‌انگیز، پاسخهای روشن و باندازه، اشاره‌ای به اصل و نسب کلمه مورد بحث، مقایسه با اشکال عربی یا اروپایی و بالأخره حروفچینی خوب با

اعرابگذاری کافی و تنوع حروف، که حسن اخیر ارتباط مستقیمی با مؤلف ندارد و از برکات لاینوترون مجهز ناشر و کارکنان کوشای آن است، و نعمتی است که بعد از چند دهه مشکلات حروفچینی با ماشینهای سطرزنی سربی به آن رسیده‌ایم و قدرش را هم درست نمی‌دانیم.

هنوز به کم و کیف محتوای غلط نویسیم نرسیده‌ایم. شک نیست که همه خوانندگان متعدد کتاب نمی‌توانند در مقوله‌هایی که به زبان مادری شان مربوط می‌شود با همه اظهارنظرهای مؤلف کتاب موافق باشند. شک نیست که عده‌ای از این خوانندگان وسوسه خواهند شد که در برابر موضعگیریهای مؤلف متقابلاً اظهار نظر کنند و در این جمع تعدادی نظر اتشان را به روی کاغذ خواهند آورد و برای انتشار به نشریات موجود خواهند داد. بسیار خوب. ولی در برابر کتابی که با چنین دقت و زحمت و صرف وقتی تهیه شده، توقع ما این است که اظهارنظرهایی بخوانیم که در عین مخالفت توأم با متانت با نظرات ارائه شده در کتاب، حاکی از احترام نویسنده اظهار نظر به مؤلف سختکوش و پیشکسوت کتاب باشد. در شرایطی که نقد ادبی ما در برابر بیشتر موارد کتابسازی و حقه‌بازی ساکت می‌ماند، حق نیست که بر کتابی چون غلط نویسیم با لحن و زبانی بتازیم که گویی با مؤلف کتاب دعوی مسلکی یا ناموسی داریم. تصور من این است که در کار نقد نویسی و مباحثه ادبی به دوره‌ای از بلوغ رسیده‌ایم که می‌توانیم گفتگوی خود را بدون توسل به جنجال و اهانت‌های شخصی و بر پایه احترام متقابل جلو ببریم. مناظره نجف دریابندری با عباس میلانی و «فرامرز تیریزی» در نقد آگاه نمونه خوبی از این بلوغ بود.

هسته اصلی بحثی که انتشار غلط نویسیم به راه انداخته است دعوی کهنه زبان‌شناس و ادیب است. زبان‌شناس دگرگونیهای زبان را جزئی از زندگی آن می‌داند، در حالی که ادیب نگران این دگرگونیهاست و می‌کوشد با استدلال و ارشاد جلو «کچر و یها» بایستد. زبان‌شناس به مشاهده تغییر و تحولات زبان می‌نشیند، آنها را اندازه‌گیری می‌کند و چند و چون هر یک را به ثبت می‌رساند. ادیب از رواج نوآوریهای «ناصواب» برمی‌آشوبد و از احتمال «آلودگی» زبان احساس نگرانی می‌کند. زبان‌شناس دلمشغولی زبان «پاک» و «ناپاک» را ندارد. ادیب آرمانخواه است و زبان‌شناس واقعگرا.

ما پنجاه شصت ساله‌ها زیر سایه ادبا و چوب ترشان بزرگ شده‌ایم. در دوران کودکی و نوجوانی ما، برای هر چیز و کار تنها شکل «درست» وجود داشت و بس. و الگوی درست همان بود که پیشینیان به کار برده بودند. پدرم ادیب نبود ولی در تربیت فرزندانش سعی می‌کرد انصراف ناپذیری یک ادیب را داشته باشد. ما می‌گفتیم شمال. او می‌گفت شمال. ما می‌گفتیم جنوب. او



می گفت جنوب. و مکالمه‌هایی از این نوع مدتها در خانواده ما ادامه داشت. بعداً وقتی به دانشگاه رسیدیم و مقدماتی از زبان‌شناسی جدید را آموختیم در کنار غلط و درست، تصور شکلهای رایج و غیر رایج را هم پیدا کردیم و فهمیدیم که زبان زنده سطوح مختلف و ابعاد گوناگونی دارد.

در مورد غلط نویسیم، نکته‌ای که مرا تا حدی متعجب ساخت ظهور مؤلف آن در نقش یک ادیب سختگیر بود، در حالی که ابوالحسن نجفی را با تحصیلاتی که در فرانسه کرده بود و با تألیفاتی که در زمینه زبان‌شناسی و عروض از او دیده بودیم یک زبان‌شناس می‌پنداشتیم، و انتظار داشتیم از سعه صدر زبان‌شناسان در برخورد با پدیده‌های نو نشانه‌هایی در کتاب بیابیم. ولی دیدیم که استاد شمشیر را از رو بسته و بر «گرته برداران» از الگوهای انگلیسی و فرانسه، مخصوصاً مترجمان شتابکار خبرگزارها و رسانه‌ها تاخته و پارسی سره نویسان و از جمله دستگاه لغت‌سازی ارتش را هم بی‌نصیب نگذاشته است. در مورد دخالت‌هایی که فارسی‌زبانان در زبان عربی کرده‌اند و ترکیبات

تازه‌ای که رواج داده‌اند مؤلف بر تحمل‌تر است و همین‌جاست که تفاوت او با ادیبی چون علامه قزوینی آشکار می‌شود.

در کوتاه‌مدت بزرگترین خدمت غلط نویسیم به زبان فارسی مطرح ساختن بحث «غلط» و «درست» در جمع علاقه‌مندان است. اگر بالاترین ملاک پذیرفته‌شدن واژه یا کاربرد آن به عنوان «درست»، رواج یافتن آن در زبان گفتار امروز باشد، چگونه می‌توانیم مطمئن شویم که واژه مورد نظر را مردم حقیقتاً در گفتگوی خود به کار می‌برند؟ آیا حافظه مؤلف به تنهایی گواه مطمئنی بر این امر است و یا اینکه نیاز به جمعی داریم که سخنان مردم را ضبط کنند و واژگان و الگوهای کلامی آنها را روی کاغذ بیاورند (کاری نظیر آن بررسی چند ساله و نافرجام کمیته مبارزه با بی‌سوادی پیشین برای دست‌یافتن به واژگان پایه)؟

در درازمدت البته بزرگترین خدمت کتاب وجود خود آن به صورت چاپ‌های جدید و تجدیدنظر شده و پیراسته از کاستیها روی میز و دم دست هر نویسنده فارسی‌زبان خواهد بود.

## چگونه بنویسیم؟

محمدعلی حمید رفیعی

و نثر)، ۷۵۶ مورد از ۲۴ منبع و ۲۱۵ شاهد دیگر از ۵۷ منبع باقیمانده نقل شده است. بیست و چهار منبع اصلی کتاب که نزدیک به سه چهارم شواهد از آنان اخذ شده است به ترتیب زیر مورد استفاده قرار گرفته‌اند. شماره‌های پس از هر نام، دفعات ارجاع به آن نویسنده، شاعر یا کتاب است:

حافظ ۱۵۹ / سعدی ۱۲۵ / چهار مقاله ۳۶ / سفرنامه ناصر خسرو ۳۵ / فرج بعد از شدت ۳۲ / کیمیای سعادت ۲۸ / کلیله و دمنه ۲۸ / اسرارالتوحید ۲۷ / قصص قرآن ۲۷ / قابوسنامه ۲۶ / تاریخنامه طبری ۲۴ / مولوی ۲۳ / جوامع الحکایات ۲۱ / نظامی ۲۰ / نصیحة الملوك ۱۸ / مرصادالعباد ۱۷ / تاریخ بیهقی ۱۷ / صائب ۱۵ / فرخی ۱۵ / اخلاق ناصری ۱۳ / پند پیران ۱۳ / سیاست نامه ۱۳ / مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق ۱۳ / کتاب الانسان الکامل ۱۱.

ب) نویسنده محترم که در پیشگفتار (ص شش) از ۱۲۰۰ سال ادبیات گذشته سخن رانده‌اند مراجع محدودی را سند قرار داده‌اند که تنها یکی (صائب) از قرن یازدهم است و یکی دیگر (حافظ) از قرن هشتم و بقیه، همه میان قرنهای چهارم و هفتم نگاشته شده‌اند. به عبارت دیگر منابع اصلی کتاب به جای ۱۲۰۰ سال، کمتر از ۴۰۰ سال ادبیات ایران را دربر می‌گیرند و متأخرترین مرجع، صائب است که ۱۵ شاهد از اشعار او در این کتاب آمده است. شاید انتخاب قرن یازدهم به عنوان جدیدترین

غلط نویسیم فرهنگی است با ۷۹۰ مدخل که آنها را بر اساس موضوع می‌شود به گروههای زیر تقسیم کرد:

الف) مدخلهای دوتایی که میان دو واژه مدخل یکی از سه نوع پیوند آوایی (ذقن، زغن)، شکلی (اتباع، اتباع، اتباع) یا معنایی (دین، مذهب) وجود دارد.

ب) تغییر در رسم الخط فارسی در گذر زمان (آخر، آخور)

ج) تفاوت در نحوه نگارش فارسی و عربی (ابتدائاً، ابتدائاً)

د) بحثهای دستوری (تتابع افعال)

ه) واژگان راه یافته به زبان فارسی از راه ترجمه (آتش

گشودن)

و) توصیه‌های ویرایشی (تورا، ترا)

۱. منابع نویسنده

الف) در غلط نویسیم ۹۷۱ شاهد از ادبیات ایران از ۸۱ منبع گوناگون ذیل مدخلها آورده شده است. از این ۹۷۱ شاهد (به نظم

دروس دانشگاهی و... می توان به کار برد اما در ترجمه عبارت یاد شده دروس توی ذوق می زند. ولی مترجم زیر بار این استدلال نمی رفت. حق با کیست؟ برخلاف نظر نویسنده محترم (ص ۱۱۲)، آدمهایی که من می شناسم همه «حمام می گیرند» و «به حمام نمی روند»؛ تصویری که از «به حمام رفتن» در ذهن من خواننده وجود دارد بستن بقچه ای بزرگ است و رهسپاری به سوی حمام در سپیده سحر و طاس و لگن و سر بینه و خزینه و...

## ۲. نظرگاه نویسنده

الف) مبنای احکام نویسنده در غلط یا درست بودن کلمات و عبارات، سه منبع زیر است:  
الف) زبان کهن فارسی بر اساس معتبرترین آثار به جا مانده در طی ۱۲۰۰ سال گذشته.

ب) زبان گفتار امروز.

ج) زبان نوشتار امروز.

نویسنده در صفحه شش پیشگفتار، ملاک تشخیص غلط از درست را چنین به دست می دهند: «... اگر کلمه یا عبارتی فقط در (الف) به کار رفته باشد صحیح اما منسوخ است... اگر کلمه یا عبارتی در (ب) و (ج) به کار رود اما در (الف) به کار نرفته باشد صحیح است... اگر کلمه یا عبارتی فقط در (ب) به کار رود صحیح است... اگر کلمه یا عبارتی فقط در (ج) به کار رود ولی در (الف) و (ب) به کار نرفته باشد غلط است...».

ب) تشخیص متیقن این که واژه یا عبارتی هم در زبان گفتار و هم در زبان نوشتار، به کار می رود یا نه چندان آسان نیست. مثلاً نگارنده معتقد است که «اتوبوس گرفتن»، «بی تفاوت» یا «دوش گرفتن» امروز کاملاً مصطلح و متداول است و بر مبنای حکم نویسنده کاملاً «درست» است نه «غلط».

ج) ملاک قرار دادن زبان گفتار بدون ملاحظه نقش جامعه شناختی زبان تن در دادن به «افراطی» است که بر اساس آن حتی تغییر صورت واژه ها که نمایشگر تحصیلات و طبقه اجتماعی گویندگان آن است - عسک به جای عکس، تاسکی به جای تاکسی - یا عبارتهای غلطی مثل حسن خوبی یا اقل کم، «درست» تلقی شود.

د) در برابر این دیدگاه، نظرگاه سنتی و «ادب زده» ای وجود دارد که گمان می کند زبان را «ادیبان» می سازند. غلط نویسیم میان این دو نظرگاه در نوسان است. از یک طرف تلفظ متداول افریقا را چون «متداول» است به افریقا ترجیح می دهد و از طرف دیگر ذیل تبجیل، تجلیل (ص ۶۲) با این استدلال که «تجلیل» در

نمونه ادبی فارسی - در منابع اصلی - به مراجع مورد اشاره لغت نامه دهخدا باز گردد که آن هم تا قرن یازدهم است. [هر چند مواردی نشان دهنده عدم مراجعه دقیق به لغت نامه نیز می توان سراغ کرد؛ مثلاً یارا - یارایی (ص ۱۳۴) که نویسنده «یارایی» را نادرست خوانده اند، حال آنکه به روایت لغت نامه، صحیح و از نظر دستوری حاصل مصدر است.]

ج) به این ترتیب منابع کتاب به برش زمانی محدودی مربوط می شوند که دیگر نمی توان از آنها به عنوان «زبان کهن بر اساس معتبرترین آثار به جا مانده در طی هزار و دویست سال گذشته» نام برد. از متأخران این نامها در میان شواهد به چشم می خورد: محمدعلی فروغی، مجتبی مینوی، عباس اقبال، پورداوود، محمد قزوینی و سعید نفیسی که واژگان و ساخت زبانی شان، آنان را در میان «معاصران» جای نتواند داد هر چند از «متأخران» اند. از جمال زاده، چوبک و آل احمد نیز کمتر از ده شاهد به چشم می خورد که بعضی این موارد، برای نشان دادن کاربرد «غلط» واژه یا عبارت است نه شکل «درست» آن.

د) سخن گفتن درباره «درست و نادرست» زبان فارسی و چگونه نوشتن آن، بی ملاحظه و مطالعه انبوه نوشته های معاصران و بدون بررسی و پژوهش آثار پس از قرن هشتم مشکل بتواند گره گشای دشواریهای زبان فارسی باشد. در غلط نویسیم، جای پایی از انبوه واژه های نو و ترکیبهای جدید در فارسی گفتار و نوشتار امروز به چشم نمی خورد: «بلندای کوه» یا «بلندی کوه» چه تفاوتی دارد و اگر تنها ضرورت آوایی باعث این تغییر شکل شده است آیا می توان به جای «اندکی» - در حالت اضافه - «اندکای» را به کار برد یا نه؟ «برهیب» یعنی چه و از کجا آمده است؟ شاعران نو آیا در به کار بردن «سیاه شب» و «بلندی درخت» به جای «سیاهی شب» و «بلندی درخت» مجازند یا نه؟ «حیص و بیص» درست است یا «حیص بیص»؟ خانم مترجمی در برابر عبارت «The lessons we learn from our experiences...» نوشته بود «دروسی که از تجربه هایمان می آموزیم». در ویرایش ترجمه او، من «دروس» را به «درسا» بدل کردم و در برابر پرسش او که «چرا؟»، پاسخ دادم که: دروس را در عبارتهای «دروس دبستانی،

عربی به معنای «جُل روی ستور انداختن» است، توصیه می‌کند که به جای آن از تعظیم، تکریم و... استفاده شود.

هـ) مؤلف در تشخیص «درست» از «غلط» در بسیاری موارد سلیقه خود را ملاک قرار داده‌اند. توضیحات ذیل مدخل باربر/باربردار (ص ۳۴) چنین است: «بر در باربر (bār-bar) از فعل بردن گرفته شده است. احتمالاً بردار در باربردار نیز مشتق از همین فعل است. و بنابراین باید به ضم «ب» تلفظ شود. اما بعضی احتمال می‌دهند که از فعل برداشتن گرفته شده باشد و در این صورت، به فتح «ب» (bardār) تلفظ می‌شود. قول اخیر صحیح‌تر به نظر می‌رسد: گاوآن و خران باربردار/ به ز آدمیان مردم آزار». صحیح‌تر بودن قول اخیر، صرفاً به دلیل شکل تلفظ متداول لغت در این بیت سعدی است و گر نه هیچ دلیلی برای صحیح‌تر بودن آن نمی‌توان جست. مؤلف محترم بی‌شک از ترکیب «بن ماضی + ار» در معنای فاعلی آگاهند اما سلیقه خود را دلیل صحیح‌تر بودن (bardār) می‌دانند.

### ۳. روش کار

الف) عنوان فرعی کتاب - فرهنگ دشواریهای زبان فارسی - وظیفه‌ای را بر دوش کتاب می‌گذارد که «غلط‌نویسیم» از پس انجام آن بر نمی‌آید. مدخلهای کتاب حاضر از یک «جنس» نیستند. شروع کتاب، انتظار مطالعه واژگان را در خواننده بر می‌انگیزد اما در جریان مطالعه، با بحث دو و نیم صفحه‌ای «تابع افعال» روبرو می‌شود که اولین مقاله از مقاله‌های مفصل گرامری در طول کتاب است. تعدادی از مدخلهای کتاب، دستورالعملهای ویرایشی است و بخش دیگر به چند و چون ترجمه می‌پردازد که اگر محدود به بحث واژگان می‌شد بی‌اشکال بود اما به میدان دیدگاههای شخصی نویسنده بدل شده است که می‌تواند موضوع کتاب مفید مستقلاً باشد.

ب) مخاطبان کتاب نمی‌توانند طیفی به وسعت مورد نظر نویسنده محترم باشند. در پیشگفتار (ص چهار) آمده است: «این کتاب راهنمایی است برای مترجمان، معلمان زبان و محصلان و ویراستاران و به طور کلی همه کسانی که برای نوشتن قلم به دست می‌گیرند یا اگر هم اهل نوشتن نباشند به حفظ و سلامت زبان فارسی... مهر می‌ورزند». روشن است که هر گروه از نامبردگان به دشواریهای زبان فارسی با نگاهی ویژه خود می‌نگرند. املائی انتهی و آخر مشکل به کار محصلان بیاید. اگر از مهرورزان به زبان فارسی «تجلیل» بشود، آنان «تجلیل» را توهین به خود نخواهند دانست. ویراستاران نیک می‌دانند که بهتر است به جای «آنرا» بنویسند «آن را» و... خطر این که معلمان زبان فارسی، بعد از

مطالعه کتاب مفتاح المعاملات، به جای «حدود» بگویند «حدودها» اصلاً جدی نیست.

ج) حجم مطالب تکراری در کتاب آزاردهنده است. مثلاً ذیل چهار مدخل جمع «ات»، جمع در جمع، تنوین قیدساز و گذاشتن - گزاردن به تفصیل مطالبی آمده است اما در مجموع، ۶۹ مدخل دیگر هم هست که ذیل هر کدام، مطالب چهار بحث یاد شده کم و بیش تکرار شده است: ۱۶ مورد جمع «ات» مثل دستورات... ۲۴ مورد جمع در جمع مثل جواهرات... ۱۸ مورد تنوین قیدساز مثل جانان... و ۱۱ مورد گذاشتن و گزاردن مثل پایه گذار، پیغام گزار...

د) لحن و زبان غلط نویسیم خطایی است و دست کم با راه و روال فرهنگ نویسی تناسب چندانی ندارد. عباراتی مثل «بعضی از ادبا بر این عقیده‌اند»، «فضلاً معتقدند که...»، «ادیبان این لغت را فصیح نمی‌دانند» و... تقریباً ذیل یک سوم از مدخلهای کتاب به چشم می‌خورد بی‌آنکه سیر تحولی واژه در طول زمان بررسی گردد یا این که معلوم شود املائی این واژه تا چه دوره تاریخی چنان بوده است و از کی چنین شده است.

هـ) منابع نیز نشان از «ادب زدگی» دارد. برای مرجح داشتن مجیرالدین بیلقانی بر سنایی (از نظر تعداد شاهدهای مورد استفاده) یا برتری دادن به مفتاح المعاملات در برابر منشآت قائم مقام فراهانی دلیلی نمی‌توان جست.



با همه آنچه گفته شد تلاش مؤلف عالیقدر آقای ابوالحسن نجفی پاسخ به ضرورتی است که مدتهاست به طور جدی احساس می‌شود و کوشش ایشان برای گره‌گشایی از دشواریهای زبان فارسی - عنصر اصلی وحدت و قومیت ما - جای سپاسگزاری دارد. به الگوهای مشابه - مثلاً فرهنگ دشواریهای زبان فرانسه، لاروس - دسترسی نداشته‌ام تا بدانم که «یک تن»، کار تألیف آن را به انجام رسانده است یا «گروهی» به این مهم دست یازیده‌اند، اما چنین به نظر می‌رسد که انجام کاری چنین صعب و سترگ بر دوش «یک تن» سنگینی می‌کند و این خطر را در پی دارد که حاصل کار، به میدان داورها و سلاقی نویسنده بدل شود. به هر حال، مرکز نشر دانشگاهی صالحترین و مناسبترین مرجع برای تدوین دشواریهای زبان فارسی است و وجود آقای نجفی در انجام این وظیفه به عنوان یکی از ارکان مغفتم خواهد بود.



## کتابی مفید و پر ارزش

علی اصغر فیاض

درباره کتاب پر ارزش غلط نویسیم که دوست محقق فاضلی يك جلد از آن را به حقیر مرحمت فرمود نکته‌هایی چند به نظر رسید که ذیلاً بیان می‌کنم:

(۱) در سطر ۷ صفحه هفت پیشگفتار، ترکیب «هیچ کدام» و در سطر ۵ صفحه ۱۰۵، ترکیب «هر کدام» آمده است که بهتر بود «هیچ يك» و «هر يك» آورده می‌شد - برابر توضیحی که در صفحات ۸۹ و ۱۱۹ کتاب شیوه نوشتن تألیف این جانب آمده است.

(۲) در سطر ۱۵ صفحه ۶، واژه‌های «بعد» و «بعدی» را در عداد هم آورده‌اند. اگر به کار بردن «بعدی» را هم تجویز می‌فرمایند، بفرمایند تا این جانب توضیح صفحه ۱۲ کتاب شیوه نوشتن را بسترده با قید اینکه چون واژه «بعدی» در زبان گفتار کثرت استعمال دارد، باید که صحیح شمرده شود.

(۳) در صفحه ۲۱۴ آورده‌اند که معمولاً در «گفتار» فعل پیر و افعال بازدارنده به صورت نفی می‌آید. چون واقعاً هم چنین است چرا باید غلط شمرده شود و فی‌المثل این چنین جمله‌ای را غلط به حساب آوریم: پدرم ما را منع کرده بود که به سینما «نرویم». در صورتی که اگر از هزار نفر بخواهند که چنین جمله‌ای را بسازند، شاید نهصد نفرشان فعل منفی «نرویم» را به کار ببرند.

(۴) در سطر ۷ صفحه ۶۸، واژه تصادف را با وجود اذعان به کثرت استعمال - هم در گفتار و هم در نوشتار - مردود دانسته‌اند. آیا این تقاضا مورد قبول قرار خواهد گرفت که جواز استعمال آن را صادر فرمایند و واژه «تصادم» را که ابتدا استعمال نمی‌شود، به کناری نهند؟

(۵) در سطر ۱۳ صفحه ۷۴، به کاربردن واژه «تنقید» را روان‌شمرده‌اند، ولی حتماً به یاد دارند که در زمان دانشجویی سه واژه «تنقید» و «صمیمی» و «گرام» تا چه اندازه مورد عناد و نفرت استادان بود. ما هم به تبع آنان، آنها را در کلاسها مورد عناد قرار

دادیم، ولی هنوز که هنوز است هر سه واژه به کار می‌رود و به کار هم خواهد رفت. تا فارسی زبانی وجود دارد، خواهد گفت و نوشت: دوست صمیمی یا دوست گرام - و کسی هم از او تنقید نخواهد کرد. پس چه بهتر که مرجعی استعمال آنها را اجازه دهد و هکذا در مورد واژه «تنظیف» و رقیبش «تنزیب».

(۶) در صفحه ۱۸۸، شرح عالمانه‌ای درباره «طوفان» و «توفان» آمده است. آیا امکان این وجود دارد که فتوای طرد «طوفان» و قبول «توفان» - در معنی طوفان - داده شود و اصولاً اگر فتوای طرد «طین» - به اصطلاح تهرانی - از الفبای فارسی داده شود چه مانعی دارد زیرا به یاد می‌آورم که زمانی در این باره تحقیق کرده بودند و بدین نتیجه رسیده بودند که فقط ۳۳ غلط املائی پدید خواهد آمد، زیرا بیش از ۳۳ کلمه تازی با «ط» در فارسی معمول وجود ندارد.

(۷) درباره واژه «جبون» کم لطفی بسیار شده است چرا که اگر کثرت استعمال ملاک باشد باید به آن هم جواز قبول داده شود چنان که درباره واژه «مجان» داده شده است.

(۸) به واژه «حجیم» هم اجازه بود و باش داده شود.

(۹) به «حرف» هم هکذا.

(۱۰) اجازه داده شود که «هوله» باهای هوز نوشته شود تا با تلفظ فارسی زبانان مطابقت کند - یاد یکی از دوستان دانشمند به خیر که می‌گفت: گر به‌های کشورهای عربی «معوز» می‌گویند و گر به‌های ایران، «مئو».

(۱۱) حالا که املائی صحیح «هلمیم» را - برابر ضبط صفحه ۱۰۴ شیوه نوشتن - اجازه فرموده‌اند، چرا «لهمیم» را از یاد برده‌اند. آیا شرحی را که در صفحه ۱۲۷ کتاب شیوه نوشتن درباره آن داده‌ام تأیید می‌فرمایند؟

(۱۲) آیا «حوالی» قید است که باید به تنهایی ضبط گردد؟ یا «در حوالی»، چنان که «حدود» و «در حدود» برابر شرح صفحه ۱۱۵ کتاب شیوه نوشتن.

(۱۳) اجازه فرمایند که «گل ختمی» هم با عنایت به بند ۶ و فتوایی که درباره املائی «قرقره» داده شده، باتای منقوط نوشته شود نه با «طین».

(۱۴) در صفحه ۱۴۳ - يك سطر به آخر - آمده است: «... برای حکم قطعی در این باره، نیاز به دنباله عبارت هست...» اگر به جای «هست»، «است» آورده شود، مانعی دارد؟ آیا اشتباه «هست» و «است» از اینجا ناشی نمی‌شود که در زبان کنونی ما مصدر «استن» چنان که در صفحه ۵۴ شیوه نوشتن آمده، وجود ندارد و صرف نمی‌شود در صورتیکه در زبان فارسی افغانستانی - زبان دری - که مصدر استن صرف می‌گردد، چنین اشتباهی رخ نمی‌دهد.

همواگردند یا از آن طرد شوند مانند: «کفیشه» - ساییده شده  
 coffee shop انگلیسی - «ملاقه» - ساییده شده «ملحفه» عربی - و  
 «کاندید» - ساییده شده Candidat فرانسه.

۲۰) واژه «متواری»، چنان در معنای «فراری» جا افتاده که  
 گزیری جز پذیرفتنش نیست و باید فتواداد که «متواری» در معنای  
 «مخفی» غلط است.

۲۱) در صفحه ۲۵۸ درباره مطابقت فعل با فاعل، آیا بهتر  
 نیست که يك مرجع رسمی اجازه استعمال آن را در همه موارد  
 صادر کند. چه، خواهی نخواهی همین طور خواهد شد، زیرا هر  
 فارسی‌زبانی از مادر خود یاد گرفته است و خواهد گرفت که مثلاً:  
 همان طور که حسن و حسین و تقی برنده شدند، همان طور هم  
 شاخه‌های آلو و زردآلو و هلو شکسته شدند.

۲۲) فتوایی که در صفحه ۲۶۵ درباره املاي «ملاقه» و «ملاقه»  
 داده شده بسیار بجاست. کاش «موسوم» را هم مشمول همین  
 دستور قرار می‌دادند.

۲۳) در صفحه ۲۷۶ مرقوم فرموده‌اند که: «حتی می‌توان گفت  
 که یکی از وظایف اهل قلم این است که فاصله میان زبان گفتار و  
 زبان نوشتار را تا جایی که لطمه به دقایق و ظرایف اندیشه نزنند  
 کمتر کنند». اگر به جای «می‌توان»، واژه «باید» می‌گذاشتند و  
 جمله این طور آغاز می‌شد که: «حتی باید گفت که...» بجا تر بود،  
 چنانکه در بسیاری از کشورها چنین کاری کرده‌اند.

۲۴) نظری که درباره واژه «نهار» داده‌اند، بسیار بجاست.  
 واقعاً هم «نهار»ی که در نهار و شام، نهارخوری، میزناهارخوری و  
 دهها واژه دیگر وجود دارد فارسی سره و کوتاه شده «ناهار»  
 است. چه مانعی دارد همان طور که بهای فارسی و بهاء عربی،  
 سالهاست که در زبان فارسی همزیستی مسالمت آمیز - و گاهی هم  
 خصومت آمیز چنانکه در «بهاء کتاب» - داشته‌اند، يك واژه «نهار»  
 عربی داشته باشیم به معنی ظهر و يك واژه «نهار» فارسی - کوتاه  
 شده «ناهار» - به معنی غذایی که هنگام ظهر می‌خورند!

۲۵) اجازه استعمال «نرمش و پیدایش» را داده‌اند و چه کار  
 بجایی کرده‌اند! همه‌اش که نباید اسم از مصدر مشتق گردد. چه  
 مانعی دارد که مانند بسیاری از زبانهای فرنگی در زبان فارسی هم  
 در جاهایی که لازم است، از اسمهای رایج، اول مصدر و سپس  
 اسم مصدر ساخته شود. اگر چنین شود، دیگر نیازی نخواهد بود  
 که از زبان تازی مدد بگیریم و از صفت «نازک»، مصدر «نزاکت»  
 بسازیم.

۲۶) در صفحه ۲۸۸ آورده‌اند که، «نعنا» تلفظ عامیانه «نعناع»  
 است. چه مانعی دارد اگر به ما مردم عوام اجازه داده شود که «نعنا»  
 وواژه‌هایی از این قبیل را همان طور که تلفظ می‌کنیم، همان طور  
 هم بنویسیم و کسی بر ما ایراد نگیرد؟

۱۵) درباره واژه «عور» نظر داده‌اند که عربی نیست. اگر  
 چنین است چرا آن را «اور» ضبط نکرده‌اند که هم اکنون هم در  
 بسیاری از لهجه‌های محلی وجود دارد، منتهی به معنی بوی تند و  
 «اوری» به معنای تندی، چنانکه بوی روغن کهنه یا مغزگردوی  
 فاسد.

۱۶) حکم بجایی داده‌اند که واژه‌های غداره، غدغن، غسلك و  
 غوج با «غ» نوشته شود. حالا که لهجه تهرانی «می‌رود که» لهجه  
 عمومی گردد و در این لهجه فرقی بین تلفظ قاف و غین وجود  
 ندارد، چه می‌شود اگر قاف را از رده نوشتن خارج کنیم - البته  
 منهای واژه‌های اصل و نسب‌دار عربی.

۱۷) درباره واژه «قطور»... بسیاری از واژه‌های عربی در  
 زبان ما در معنایی به کار گرفته می‌شوند که روح عربها از آن خیر  
 ندارد. بخصوص بر اثر تفاوت لهجه که اگر مثلاً واژه «قطور» را  
 تلفظ کنیم، هیچ عربی نخواهد فهمید که این «غتور» ما، همان  
 «قطور» خودشان است. پس چه بهتر که همه واژه‌های عربی یا  
 ساخته شده بر سیاق عربی را مانند «حرف» و «حفاظت» و غیره،  
 که در گفتار و نوشتار رواج دارند، بپذیریم و مرجع قابل قبولی هم  
 بر آنها مهر تأیید بزنند.

۱۸) در صفحه ۲۲۶ درباره واژه «کارگزار» نتیجه‌گیری  
 کرده‌اند که: «بنابر این ساده‌تر و عملی‌تر شاید آن باشد که کارگزار  
 در همه موارد با حرف «ز» نوشته شود». آیا امکان این وجود ندارد  
 که این فتوای مفید را عامتر فرمایند و اجازه دهند که، در هر کجا  
 کسی شك دارد که واژه‌ای را با «ذ» بنویسد یا «ز» آن را حتماً با «ز»  
 بنویسد، زیرا گمان ندارم که اگر «ذ» را اصولاً از الفبای فارسی  
 کنار بگذاریم بیش از سی‌چهل غلط املايی مرتکب شویم!

۱۹) واژه «کاندید» هم مانند «صمیمی» و «گرام» و «تنقید»،  
 چنان جا افتاده که چاره‌ای جز این وجود ندارد که بدان جواز بود و  
 باش داده شود. آیا ریزه سنگهایی را که از دریا به ساحل می‌افتند،  
 دیده‌اید؟ این ریزه سنگهای نرم لطیف، همان تخته سنگهای  
 خشن و زمختی هستند که از کوهستانها به آب رودخانه‌ها افتاده‌اند  
 و بر اثر سایشهای مکرر و مداوم به این صورت نرم و لطیف در  
 آمده‌اند. واژه‌های ثقیل خارجی هم که در زبان عوام می‌افتند  
 همین حال را پیدا می‌کنند تا با نوای خوش زبان فارسی

(۲۷) با وجودی که شرح محققانه‌ای در صفحات ۳۰۲-۳۰۰ درباره «واوعطف» و «ویرگول» آورده‌اند و نتیجه‌گیری کرده‌اند که: «مدت هزار و دویست سال سنت زبان فارسی چنین بوده است...» ویرگول در خط فارسی مورد استعمال دیگری هم دارد و آن درجایی است که خواندن را آسان می‌کند مثلاً: «ما، در آنجا بودیم». که باعث می‌شود «ما، در» با واژه «مادر» اشتباه نشود. (۲۸) جای «تعداد» در صفحه ۶۸ خالی است که معلوم شود آیا با «عده» فرقی داد یا نه. یعنی باید گفت مثلاً: «عده» دانش آموزان کلاس... و «تعداد» میز و نیمکتهای کلاس... یا نه؟ (۲۹) در صفحه ۳۰۴ جای ضبط ضمیر «وی» خالی است -

همان طور که در صفحه ۲۹ هم جای «او» خالی است - آیا باید بین این دو فرقی باشد؟ و آیا در صیغه‌های سوم شخص مفرد، آوردن «او» یا «وی» لازم است؟ مثلاً باید نوشت که: «حسن از سفر آمد. او با خود سوغات آورد». یا اینکه اصولاً «حسن از سفر آمد. با خود سوغات آورد».

[درباره کتاب غلط نویسیم نقد‌های دیگری نیز به دفتر مجله رسیده است که در شماره آینده درج خواهیم کرد. انشاءالله]

## دیوان حکیم شقایب اصفهانی

علی‌رضا ذکاوتی قراگزلو

هر کسی در خیال داور خویش  
صورتی ساخته است درخور خویش  
هر چه گفتند و هر چه می‌گویند  
همه راه خیال می‌بویند<sup>۱</sup>

عرفانی داشته و يك مثنوی عارفانه به اقتضای سنایی و در وزن حدیقه سروده که مقبول افتاده و از آن جمله است این دو بیت آن:

که مضمون این قول مأثور یا حدیث مشهور است: «کَلَّمَا مِيزْتَمُوهُ بَأُوْهَا مَكْمٌ فِیْ اَدَقِّ مَعَانِيهِ فَهُوَ مَخْلُوقٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ اِلَيْكُمْ». با آنکه دیوانهای شاعرانی ضعیف‌تر از شقایب نیز در هند و ایران چاپ و منتشر شده بود اما دیوان شقایب تا این اواخر به صورت خطی باقی مانده بود و اینک قصاید و قطعات و غزلیات او به کوشش دکتر لطفعلی بنان با مقدمه مبسوط و سودمندی به دست علاقه‌مندان منابع ادبی ناشناخته زبان فارسی می‌رسد؛ اما باز هم مثنویات و هجویات او که هر يك ارزش خاص خود را دارد صورت طبع به خود ندیده است. امید است که این مهم نیز به همت ایشان انجام پذیرد، هر چند شاید لازم شود که در مورد هجویات حکیم شقایب به گزیده‌ای از آن اکتفا شود، زیرا آنچه اینجا و آنجا از هجویات او دیده‌ایم، گذشته از جنبه فکاهه و طنز که شوخ طبعی کم نظیر شاعر را می‌رساند<sup>۲</sup>، از جهت احتوا بر تعبیرات و واژه‌های عامیانه و کهن و نیز مواد تاریخ اجتماعی ارزشمند است. و شاید سبب کم التفاتی به دیوان او (یعنی دیوان جدی او) نیز رکیک بودن بعضی هجویاتش بوده که روی دست انوری و سوزنی زده است و معاصران از ترس زبان او به خود می‌لرزیده‌اند و حتی وزیر شاه عباس از هجو او بی نصیب نمانده است.<sup>۳</sup>

فیلسوف معروف معاصر صفویه، میر محمدباقر داماد، که اهل سخن نیز بوده در مورد شقایب گوید: «شاعری فضیلت [= کمالات علمی] او را پوشانده و هجوگویی ارزش شاعری وی را

دیوان شرف‌الدین حسن حکیم شقایب اصفهانی. تصحیح و مقدمه و تعلیقات از دکتر لطفعلی بنان. ۱۳۶۲ ش. ناشر اداره کل ارشاد اسلامی آذربایجان شرقی. صد و پنجاه + ۸۵۶ ص.

حکیم شرف‌الدین حسن متخلص به شقایب اصفهانی (۹۶۶ تا ۱۰۳۷ ه.ق.) گرچه بین اهل مطالعه متوسط الحال نام معروفی نیست ولی بعضی اشعار او، بی آنکه دانسته شود از کیست، زبانزد مردم است:

دیدي که خون ناحق پروانه شمع را  
چندان امان نداد که شب را سحر کند

پرستاری ندارم بر سر بالین بیماری  
مگر آم از این پهلو به آن پهلو بگرداند

غم عالم پریشانم نمی‌کرد  
سر زلف پریشان آفریدند

گفتی که چه شد قاعده مهر و محبت؟  
رسم کهنی بود به عهد تو برفتاد

وی شغل طبابت داشته و مدتی نیز منادمت شاه عباس اول را پیشه کرده، هجوگویی استاد بوده و نیز دانش حکمی و مذاقی